

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال یازدهم - شماره دوم - تابستان ۱۳۹۷ - شماره پیاپی ۴۰

بررسی سیمای زن در آثار امیر خسرو دهلوی و مقایسه آن با روانشناسی زنان در نظریه تونی گرنٹ
(ص ۳۵۶ - ۳۳۵)

مهرنوش منصوری میمندی^۱

تاریخ دریافت مقاله: زمستان ۱۳۹۵

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: بهار ۱۳۹۶

چکیده

زنان در آثار ادب فارسی سیمایی در خور تأمل دارند. آراستگی و جودشان به دو صفت مادری و معشوقی از آنان چهره‌ای خاص عرضه کرده است. علاوه بر این دو، ویژگی‌های شناخته و ناشناخته این نیمه پنهان مردانه سبب گردیده تا قضاوت درباره رفتار و منش آنان چندان آسان نباشد. امیر خسرو دهلوی که باید او را نامدارترین مقلد نظمی دانست، در خمسه خویش کوشیده است تا ما را بهتر با دنیای زنان، نقشها و رفتارهایشان آشنا کند. زانی که گاه مادرند و گاه معشوق و اگر در لباس این دو نقش نباشند، همان زن بودنشان کافی است تا کلید بسیاری از رفتارها و ماجراها باشند. امیر خسرو در آفرینش سیمای زن ویژگی‌های خاص خود را دارد. تونی گرنٹ یکی از معدود روانشناسانی است که شخصیت زن را به عنوان یک موجود آزاد و مستقل مورد بررسی قرار داده است دیدگاه و نظریه ارائه شده توسط وی از جهاتی مشابه دیدگاه ادبیات ایران، بخصوص امیر خسرو نسبت به زن است. وی چهارگونه شخصیت را برای زن تصویر می‌کند: زن مادونه‌آمازون، مادر و معشوقه و مشخصات هر یک را بتفصیل بیان می‌کند. هدف مقاله در این جستار، کنکاشی در سیمای زن در آثار امیر خسرو دهلوی شاعر نام‌آور پارسیگوی هندو و تبیین زوایای پنهان چهره زن در آثار این شاعر و مقایسه آن با دیدگاه روانشناسانه گرنٹ است.

کلمات کلیدی: زن، معشوق، مادر، روانشناسی، شیرین، لیلی، دولرانی

۱ - مقدمه

^۱ - استادیار دانشگاه فرهنگیان بندرعباس (Piruz.mehr@yahoo.com)

شعرا، ارباب قلم واصحاب ذوق آنچنان در وصف زن ومقام شامخ وی سخنسرایی کرده اند، که گمان نمی رود کسی پیدا شود که شمه ای از آن را به خاطر نداشته باشد. زنان نه تنها در عصر حاضر بلکه در طی قرون و اعصار نقش حساس، تعیین کننده واساسی در سرنوشت ملتها داشته و دارند. سخن گفتن از زن و دیدگاههایی که در طول تاریخ درباره او وجود داشته است، کارآسانی نیست و نیازمند تحقیق و پژوهش فراوان است. زن وارث شایسته عشق وعاطفه است و تصویر زندگی در نگاه عاشقانه او شکل میگیرد. بی تردید مادر بودن اولین ومهمترین رسالت زن است و در توصیف چهره و شخصیت زن همین بس که او مادر است. مادری که زمزمه های آغازین عشق و دوستی را به بشرمیآموزد و صبر واز خود گذشتگی را در دامان پرمهرش به ارمغان میآورد. این مقاله با روش کتابخانه ای وبا استفاده از کتابهای معتبر موجود در کتابخانه های ایران وتاجیکستان نوشته شده است.

۲- سوالات تحقیق

- دیدگاه امیر خسرو دهلوی پیرامون شخصیت زن در اشعار چگونه است؟
- دیدگاه روانشناسی در باره شخصیت زن چیست؟
- آیا بین دیدگاه ادبی نقش زن و روانشناسی شخصیت زن شباهتی وجود دارد؟

۳- ضرورت تحقیق

مسئله ای که نگارنده را وادار به گزینش این موضوع برای نگارش مقاله نمود، پنهان ماندن نقش چند بعدی زنان در اندیشه و افکار شعرای پارسی گوی کهن و همچنین تطبیق این دیدگاهها با نظریه های روانشناسان جدید چون تونی گرن است.

۴- پیشینه تحقیق

بررسیها، تلاشها ومطالعات نگارنده در کشورهای پارسی زبان ایران، تاجیکستان و افغانستان نشان میدهد، تاکنون هیچ کارمشابهی در این مورد انجام نشده است ومقاله حاضر از نظر پیشینه عملی نو و بدیع محسوب میشود. لازم به ذکر است که کتاب «امیر خسرو دهلوی وداستان او دولرانی وخضرخان» اثر محمود وفا بقایف وهمچنین «تاریخ ادبیات تاجیک» اثر خالق میرزازاده نویسندهگان تاجیک که در کشور تاجیکستان به چاپ رسیده اند، درکنار نقد اثر به چهره برخی از شخصیتهای داستان نیز پرداخته اند. در این میان نگاهی گذرا به نظریه روانشناسانه تونی گرن نسبت به شخصیت درونی زن نیز خالی از لطف نیست. کما این که این نظریه شباهتهای زیادی به دیدگاه شعرای پارسی نسبت به زن دارد.

۵- بحث کلی

امیر خسرو دهلوی شاعر پارسیگوی غیر ایرانی است که به گفته محققین در بین کسانی که از خمسه نظامی تقلید کرده اند، موفقترین است. زن در آثار امیر خسرو به سه صورت ترسیم شده است: - زنانی که نقش معشوق دارند.

- زنانی که نقش مادر دارند.

- زنانی که نقش معشوق یا مادر ندارند.

۵-۱- نظریه تونی گرنٹ

هر زنی دارای چهار جنبه زنانگی به شرح زیر است:

۵-۱-۱- جنبه آمازون

زن آمازون دارای تمرکز حواس بالا و فزونخواه است. ابراز وجود میکند. هدفدار، متکی به نفس و خود کفا است. ارتباط او با مردان زندگی در قالب همکار، رفیق و رقیب است. زن امروزی شدیداً به سوی جنبه آمازون شخصیتش متمایل شده است، او به سوی قدرت و در ضدیت با عشق جهتگیری کرده است. مادری را به تعویق میاندازد و با مادونا که از مد افتاده، در تماس نیست. از معشوقه فقط به قصد کامجویی استفاده میکند. زن آمازون امروزی انرژی را در جهان بیرون به کار میگیرد، نه در جهت آفرینش پیوند و روابطی پر مهر و محبت. او احساس میکند فقط به دلیل «انجام دادن» ارزش دارد. به عبارتی به دلیل موفقیتها و دستاوردهایش نه به دلیل بودنش یعنی شایستگیهای زنانه کاملش.

زن آمازون امروزی، نه آرامش یافته و نه حصارهای خود را گشوده است. او پریشان و فرسوده است. نسبت به جنس مخالف نگرشی رقابتی دارد و با آنها مبارزه میکند «تا مردانی بهتر از آنها باشد». از درک تفاوتهای روانشناسی و رشدی میان دو جنس عاجز است. برای وی وجود داشتن به تنهایی کافی نیست و به معنای هیچ بودن است.

۵-۱-۲- جنبه مادر

حامی و سرپرست است. زنی است که با وابستگی به دیگران کامیاب میشود. او نه تنها فرزندانش را بزرگ میکند، بلکه سایرین و خویشاوندان، دوستان مؤنث و همسر را هم میپرورد. جزئی از نقش زنانه زن این است که مرد را میپرورد. او را حمایت و تشوق میکند تا رشد یابد و خود را به واقعیت در آورد. به تواناییهای عظیم خود پی ببرد. زمانی که جنبه مادری به حد افراط برسد، مرد را خفیف و خوار کرده و مادام العمر او را پسر بچه و حشترزده و فاقد اعتماد به نفس نگه میدارد.

۵-۱-۳- جنبه مادونا

سرشتی الهامبخش است و معیارها، ارزشها و ایده ها را منتقل میکند. بازتابنده و تجسم محسنات کامل زنانه از لحاظ بردباری، وقار و وفای به عهد است. این نوع زن در پی کسب عظمت برای خود نیست. او ترجیحاً مرد را در زندگی به سوی عظمت میکشاند و بی هیچ قید و شرطی از تلاش وی در جستجوی کسب خرسندی و موفقیت حمایت میکند. زنی که با مادونای خود در ارتباط است به دنبال نقاط قوت مرد میگردد و از نقاط ضعف به راحتی چشم پوشی میکند.

۵-۱-۴- جنبه معشوقه

زنی که در روابط شخصی خود با مرد در سطوح مختلف عقلانی، عاطفی، جنسی بیش از هر چیز دارای نقشی تعیین‌کننده و فعال است. - زن باید نهایتاً در طول دوره حیاتش تمام چهار جنبه روان خود را تجربه کند و در هم بیامیزد. باید به درون خویشتن خود بنگرد و آن جوانی از شخصیتش را که هنوز نیازمند رشد است، کشف کند (زن بودن، تونی گرت، ترجمه فروزان گنجی زاده: ص ۴۸).

۵-۲- بررسی دیدگاه امیر خسرو به تفصیل و مقایسه با نظریه گرت

۵-۲-۱- زنانی که نقش معشوق دارند

زنانی چون شیرین، شکر، لیلی، دولرانی، کنیفوی چینی و دلارام، هرچند سیمای این زنان بصورت زمینی پرداخته شده و نگاه به آنان زمینی است و اعمال، افعال و اقوال این زنان عینی و حقیقی است؛ اما از جایگاه ویژه ای برخوردارند. در زیر سیمای برخی از این زنان بررسی میشود.

- **سیمای شیرین:** در شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی، خسرو باشنیدن توصیف شاپور از شیرین بر او عاشق میشود. خسرو در حقیقت عاشق تصویر شیرین شده است. شیرینی که در آینده جانشین مهین بانو فرمانروای ارمن میشود.

شیرین بسیار چیره دست و رزم آور است. او به شکار می‌رود و در این هنر مهارت زیادی دارد. به گونه ای که پیشوای مردان بزرگ رزم آور است:

به ناوک موی را صد شاخ کرده به نیزه کوه را سوراخ کرده
(شیرین و خسرو، ص ۵۷)

شیرین با وجود ظاهر نرم و لطیف چون در یتیم باطنی بسیار سخت و نیرومند دارد و با همین نیروست که بعدها با خسرو چنین مبارزه میکند. ونیز با وجود رزم آوری، شجاعت و شکاراهل بزم است. ویژگی ای که در شاهان بزرگ از جمله خسرو نیز وجود دارد و خسرو آن را میپسندد. با وجود بزم همواره هشیار است و از خود غفلت نمیکند.

با این توصیف به نظر میرسد که شخصیت شیرین به زن آمازون بسیار نزدیک است. زیرا هدفدار است. متکی به نفس و خود کفا است، در جنگاوری و آنچه شیوه و اسلوب مردانه است، سرآمد است و خود را در مقایسه با آنان ضعیف و ناتوان نشان نداده است؛ اما در ادامه بحث خواهیم دید که شیرین با وجود همه اینها از جنبه های تاریک وجود زن آمازون محفوظ مانده است.

نکته دیگری که برای خسرو بسیار مهم است، پاکدامنی و عصمت شیرین است که شاپور در توصیف آغازین بر روی آن تأکید دارد. شیرین اهل بزم است؛ اما عفت و پاکدامن است و در شهوت را به روی خود بسته است.

«شیرین از نسب بلند خواهر زاده ملکه ارمن مهین بانوست. نام فارسی-تاجیکی آنها نشان میدهد که همچون ملکه های ایران نژاد تصور شده اند. تنها مکان آنها ارمنستان است. شیرین هم در صورت

هم در سیرت زیبا و یکتای جهان است. وی در مناسبت با خسرو باصبر و باعفت است.» (تاریخ ادبیات تاجیک، میرزا زاده: ص ۱۳۷)

بنابراین هر چند شیرین خصلتها و جنبه های مثبت در زن آمازون را دارا است، اما به نظر میرسد بر اساس توصیفات گفته شده او بیشتر یک مادونا باشد. در هر صورت گر چه بر اساس نظریه گرنیت هر انسانی بالاخره این چهار مسئله را به گونه ای پیش رو خواهد داشت؛ اما شیرین هم زمان هم یک زن آمازون است که خصایص مردانه و قدرت طلبی را در وجودش نهادینه کرده و هم مادوناست که در نهایت شجاعت، دارای سیرتی زیبا و پاک است.

در معرفی اولیه شاپور از شیرین در منظومه امیر خسرو حدود بیست بیت در وصف دلاوری و هنرمندی شیرین آمده است. و خسرو وصف او را برای اولین بار از زبان شاپور می شنود. در داستان امیر خسرو شیرین پیش از روبرو شدن با خسرو چون آوازه او را شنیده است، بر او عاشق گشته. درست مثل حکایت تهمینه ورستم در شاهنامه که تهمینه آرزوی همسری ورستم را داشته است و تقدیر آن ها را با هم روبرو می سازد.

در این جا نیز تقدیر خسرو را با شیرین روبرو میکند و شیرین با این اندیشه که روزی با خسرو ازدواج کند، از مباشرت با هر مردی پرهیز کرده است. و هم اکنون اندیشه شیرین با تقدیر موافق گشته؛ اما شیرین در پی شانس نرفته بلکه شانس به دنبال وی آمده است. و هنگامی که خسرو را می شناسد، به خاطر همان پیش زمینه ذهنی و عشقی که نسبت به وی داشته غرور را کنار می گذارد و بر رکاب شاه بوسه میزند. و جالب این که خسرو وقتی این گشادگی را می بیند عشقش افزون می گردد، از اسب فرود می آید و بر پای شیرین بوسه میزند.

چون دو عاشق از دیدن هم سرگشته میشوند، کسی که زودتر خود را باز مییابد، شیرین است که به گفته شاپور:

سرش هشیار و لعلش در شراب است دلش بیدار و چشمش مسست خواب است
(شیرین و خسرو، ص ۵۸)

در واقع در داستان امیر خسرو، شیرین عاشق عاقلی است. یا به عبارتی شیرین عاقلانه عاشق میشود. عاشقی که از قبل حکایت های خسرو را شنیده است، او را می شناسد و بر او عاشق گشته است. و چون خسرو را می بیند بی پرده به او عشقش را ابراز میکند و تا آخر عمر برای بدست آوردن خسرو با کابین حلال تلاش میکند و موفق هم میشود. حال سؤال اینجاست که آیا جامعه زمان شیرین این رفتار را از وی می پذیرد یا خیر؟ چگونه است، که شیرین برخلاف نگاهی که نسبت به زن در آن برهه داشته اند، آزادانه میتواند از عشق خود بگوید؟

« در دیار شیرین منعی در مصاحبت و معاشرت مرد و زن نیست. پسران و دختران با هم مینشینند و باهم به گردش و شکار میروند و با هم در جشنها و میهمانیها شرکت میکنند. و عجب که در عین

آزادی معاشرت ، شخصیت دختران پاسدار عفاف ایشان است ، که بجای ترس از پدر و بیم بدگویان ، محتسبی در درون خود دارند و حرمتی برای خویشان قائلند..» (سیمای دوزن، سعیدی سیرجانی ص: ۱۲)

شیرین با همه بیقراری که در عشق خسرو دارد، ظاهراً بسیار آرام است. حتی شیئی که خسرو را به قشرش دعوت کرده است با وجود بیتابی فراوان، غرور زنانه اش را در برابر اطرافیان حفظ کرده است. و درباره خسرو سخنی بر زبان جاری نمی‌کند. همچنین هنگامی که برای اولین بار با خسرو در شکارگاه برخورد میکند، رفتاری غیرعادی از خود بروز نمیدهد. حتی زمانی که احساس میکند نمیتواند آرامش خود را حفظ نماید، از خسرو جدا میشود، بدون این که از او چیزی بپرسد.

شیرین همانگونه که شاپور در ابتدا گفته است، بسیار مردانه عمل میکند وقتی خسرو از وصل شیرین ناامید میشود و به هدایت شاپور به طرف شکر اصفهانی میرود ، شیرین در برخورد با شکر متقابلاً با عشق فرهاد به قلب خسرو خنجر میزند. هر چند شیرین عاشق فرهاد نیست؛ اما برای انتقام از خسرو از حضور فرهاد به عنوان یک رقیب ناخرسند نیست.

وقتی خسرو اسباب مرگ فرهاد را فراهم میکند ، شیرین برای انتقام مرگ فرهاد مقابله به مثل می‌کند و «جان خسرو را به حلوی شکر شاد میکند» تا در سنگدلی نیز چیزی از خسرو کم نداشته باشد. (زن آمازون) اما از آنجا که طینتی پاک دارد، از مرگ شکر خرسند نیست و این فاجعه را پاسخی دندان شکن به عمل خسرو میداند و خسرو این پاسخ شیرین را سزاوار میبیند:

به صد تلخی ز شیرین کرد فریاد که به زین خواست نتوان خون فرهاد
(شیرین و خسرو، ص ۲۱۴)

پس شیرین در عین حال که طبق آنچه گفته شد، زن مادوناست، زن معشوقه نیز هست؛ چرا که زیبا روست و بهره مند از موهبت‌های مهربانی و البته بخشش و صداقت. این خصیصه به او کمک میکند تا با همه غرور و متانتی که در وجودش نهفته است، از خطاهای خسرو بگذرد؛ اما با اینهمه در ابتدای راه بدلیل وجود خصیصه های زن آمازون از نشان دادن این حالت اجتناب میکند. همچنین در جواب عتابنامه ای که خسرو برای او مینویسد عشق فرهاد را انکار نمی‌کند:

دل او چون مرا می خواهد و بس بلی خواهنده را خواهد همه کس
تو هم دانی که مردم را همین خوست که دارد دوست دار خویش را دوست
(شیرین و خسرو، ص ۱۷۸)

شیرین در همه جا با خسرو مقابله میکند (زن آمازون) حتی سوز و گدازهای عاشقانه شیرین نیز دست کمی از خسرو ندارد؛ اما در پابندی به این عشق یک سرو گردن از خسرو بالاتر است. (زن معشوق و مادونا) با وجودی که برای خسرو به عنوان شاه ایران احترام زیادی قائل است؛ اما خود

شاهزاده ای است که به خاطر عشق خسرو به فرمانروایی توجهی ندارد. خسرو نیز کاملاً به ارزش او واقف است. اگر شیرین خود را کنیز خسرو میدانند، خسرو نیز خود را غلام او میدانند.

«شیرین در واقع در هیچ چیز از خسرو دست کم ندارد: هر دو به یک اندازه دوستدار تفریح و عاشق شکار و سواری هستند. اگر خسرو شهریار عالم است، شیرین نیز تاج کوچک ارمن را دارد که تا مدت‌ها بعد از او زبازد عالم است. اگر خسرو با تصویر خویش شیرین را محو و مست خویش میسازد، شیرین نیز با یک توصیف ساده که از جمالش میشود، شاهزاده جوان را که هزاران عاشق دیوانه و صدها زیبا روی دلدا در مشکوی خویش دارد سرگشته و حیران خویش میکند.» (پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد، زرین کوب، ص ۱۰۲)

ترسیدن شیرین از تهمت و لکه دار شدن آبرویش چنان است که وقتی خسرو مست به طرف قصر او می‌رود، در را به روی او می‌بندد و خود به بالای قصر می‌رود، اما متذکر میشود که :

نه در شرط وفا ناحق شناسم ولی زآسیب تهمت می هراسم
(شیرین و خسرو، ص ۲۳۷)

«در قسم دوم عشق بازی آنها که از قسمت «رفتن خسرو به قصر شیرین و در بستن شیرین به روی خسرو» آغاز یافته است، شیرین با وجود حالا هم برجا بودن حسن و جمالش برای سنجیدن صداقت خسرو خود را به عجز و ناتوانی زده، از وی خواهش مینماید که بعد از این او را رها کند، زیرا خسرو پادشاه کامران است. شیرین به ناتوانی و محرومی تن داده است. از بس که در دل خود عشق خسرو را چون جان نگاه میدارد، به عذاب جدایی صابر است. از دو حالت شیرین معلوم است که همه این سخن‌ها برای سنجیدن خسرو است.» (تاریخ ادبیات تاجیک، میرزا زاده، ص ۱۳۹)

با وجود این در شخصیت شیرین چند نکته منفی به چشم می‌خورد که انعکاس حیات زمان فئودالیستی است. یکی گذشت بیش از حد او در باره عاشق بلهوسی چون خسرو و پذیرفتن حقیقت تلخ ازدواج او با مریم و شکر و صبر و فروتنی بیجا نزد خسرو مغرور. دیگر کشته شدن شکر به دست پیرزن ندیمه شیرین برای انتقام خون فرهاد. همچنان که خسرو خود نیز این حقیقت تلخ را اعتراف میکند. و نیز شادی در مرگ مریم که همواره او را چون خسی در راه خود می‌بیند. البته از نقطه نظر تونی گرانت این جنبه مادونا در زن است که به مردش وفادار باشد و از آنجا که شیرین یک زن کامل است علیرغم معایبی که در خسرو می‌بیند، وی را می‌بخشد و از آنها چشمپوشی میکند. در عین حال معشوقه بودن و در طلب عاشق بودن نیز سبب شده است تا شیرین گذشت بیشتری از خود نشان دهد و صبورتر باشد.

- **سیمای لیلی:** در توصیف اولیه لیلی، در «مجنون و لیلی» امیر خسرو بر روی زیبایی وی تأکید زیادی شده است. به گونه ای که امیر خسرو در معرفی آغازین لیلی نوزده بیت را در وصف زیبایی ظاهری وی سروده است. در حالی که شاعر در منظومه «شیرین و خسرو» خود علاوه بر تصویر زیبایی

شیرین حدود بیست بیت در وصف شجاعت و دلاوری شیرین سروده است. امیر خسرو در واقع ابیات بیشتری را به معرفی مجنون اختصاص می‌دهد. بنابراین به نظر میرسد که در اینجا لیلی حضور کم‌رنگتری نسبت به شیرین داشته باشد. به همین سبب این منظومه برخلاف «شیرین و خسرو» که در آن چهره شیرین غالب است، در اینجا «مجنون و لیلی» نام گرفته است.

«در داستان مجنون و لیلی امیر خسرو با وجود اینکه نام مجنون در جای اول است، ولی خصلت لیلی نسبت به مجنون فعالیت‌تر است مجنون بیشتر مشاهده است و همین حرکات را دیگران به عمل می‌آوردند. لیلی هم در داستان سر اول از جهت زیبایی ظاهری-حسن و جمال تصویر میشود.» (تاریخ ادبیات تاجیک، میرزا زاده: ص ۱۵۵)

در این منظومه اگر چه نقش لیلی به اندازه شیرین پر رنگ نشده؛ اما از عشقی که مجنون در دل دارد و همچنین وصف زیبایی و جمال در لیلی میتوان به راحتی فهمید که لیلی بیشتر از هر چیزی معشوقه است. او زیبا و دلنشین است و ظرافتهای زنانه را در خود جای داده است. از دید امیر خسرو لیلی سر تا به قدم ناز و کرشمه است و یک ناز او هزار فتنه در دهر به پا میکند و تنها با زیبایی شگفت انگیز چشمانش هزار کشته در شهر به جای می‌گذارد و زیبایی لیلی را نه برای زمینیان بلکه برای فرشتگان نیز وسوسه انگیز میداند:

از وسوسه چشم دیو بسته تسبیح فرشتگان گسسته
(مجنون و لیلی، ص ۷۵)

«عشق لیلی و مجنون از علاقه معصومانه دو کودک مکتبی سرچشمه میگیرد، تعلق خاطری دور از تمایزات جنسی، که هر دو در یک مکتبخانه اند و-به دلیل نظامات قبیله ای و سنتهای قومی- ظاهراً در مراحل خرد سالی. دو کودک معصوم که لابد فاصله ای تا مرز بلوغ دارند در مکتب ملای قبیله -که احتمالاً سیه پلاسی بوده است- همدرس اند و کار همدرسی به همدلی میکشد.» (سیمای دوزن، سعیدی سیرجانی: ص ۱۰)

لیلی به اندازه مجنون عاشق است. درست مثل رقابتی که شیرین در عشق با خسرو دارد. مجنون در مکتب به سایر دختران اعتنایی ندارد و عاشق لیلی است؛ اما لیلی نیز جانش خرابتر از اوست. لیلی در آتش عشق مجنون چون عود در مجمر میسوزد و صبر و قرار ندارد؛ اما با وجود این عشق، پرده حیا را پاس داشته است:

بر چهره ز شرم پرده می دوخت و آتش به دلش گرفته می سوخت
(مجنون و لیلی، ص ۸۱)

و با وجود حیای فراوان که لازمه رفتار دختران عرب در آن زمان است نمیتواند عشق را پنهان کند چرا که:

دستی که کند عبیر سایی انگشت برو دهد گواپی
(همان)

لیلی که از دید امیر خسرو آنقدر در عشق پخته است ، اما از نگاه مادر خام و نپخته است و او را چنین پند میدهد:

تو ساده مزاجی و تنک دل وز نیک و بد زمانه غافل
هان تا کنی عنان دل سست کافتاده خلاص کم توان جست
(همان، ص ۸۵)

هرچند لیلی یک معشوقه است با تمام دلرباییها؛ اما از دیدگاه امیر خسرو نقش مجنون بسیار پر رنگتر از لیلی است. در حالی که در خسرو شیرین هر دو در یک راستا از عشق و دلاوری و گاهی تضاد مورد بحث بوده اند و توجه به لیلی کمرنگتر از شیرین است. در عین حالی که لیلی نتوانسته است آمازون بودن خود را به اندازه شیرین نشان دهد. کما اینکه مادر او را خام و کم تجربه میدانند. مطمئناً این مسئله به دلیل شرایط و موقعیت اجتماعی این دو شخصیت متفاوت بوده است؛ چرا که شیرین کسی است که جانشین یک حاکمیت و عهده دار مسئولیت های بزرگ در آینده بوده است. از طرفی معشوقه بودن در لیلی در کنار صداقت در عشق و حیا که مادونای وجودی او را ساخته است در هم تنیده شده و از وی شخصیتی محبوب ساخته است. کما اینکه لیلی روحی لطیفتر و حساستر از آن دارد که بتواند آزدن کسی را برای رسیدن خود به خواسته هایش تحمل کند و در واقع حس مادر در او بسیار قویتر از زن آمازون است و همواره در نهایت عشق و پاکی سعی در حمایت و محافظت روحی و عاطفی از اطرافیان نیز دارد.

«لیلی در عشق پاک همیشه استوار و مبارز است. وقتی که مادر پند میداد، که از عشق قیس برگردد، لیلی از ادب فرزندی چیزی نمیگفت؛ ولی از دیده اشکی پر درد میریخت و با این واسطه ناراضایتی اظهار میکرد. وقتی پدر لیلی را مکتب رفتن نماند، او در جواب خموش بود، زیرا به پدر جواب نگرداندن عادت دختران آن دوره فئودالی شرق بود؛ اما حسیات عاشقانه و غم و اندوه خود را از رفتار نادرست پدرش پنهان نمی داشت.» (تاریخ ادبیات تاجیک، میرزا زاده: ص ۱۵۵)

مادر لیلی از حرفی که مردم پیرامون لیلی میزنند نگران است پس مادرانه از او میخواهد که:

جایی منشین که چون نهی پای تهمت زده خیزی از چنان جای
(مجنون و لیلی، ص ۸۶)

لیلی نه تنها پند مادر را نمیپذیرد بلکه این پند غم او را بیشتر میکند و در حقیقت به بیماری میماند که هر چه از او منع کنند به آن حریص تر میگردد. با این حال لیلی به قدری در عشق استواری نشان میدهد که مادر حال او را درک میکند و دست از نصیحت بر میدارد؛ اما وقتی همه راهها را بسته

می‌بیند به مانند هر زن دیگری دست به دامان شوهر میشود و ماجرای عشق او را به پدر میگوید. شاید اگر اندکی دور‌اندیشی به خرج میداد و از گفتن این راز به شوی خود داری میکرد، تراژدی لیلی و مجنون نیز رقم نمی‌خورد و با خواستگاری مجنون از لیلی عاشق و معشوق به وصال یکدیگر میرسیدند. پدر لیلی از شنیدن این جریان شرمناک و سرافکننده میشود و این همه تلاش برای جلوگیری از وصال این دو عاشق دلسوخته صرفاً برای پیشگیری از آبرویی است، که در شرف ریختن بوده است؛ زیرا بنا به رسم دیرینه عرب اگر ماجرای عشقی میان زن و مردی فاش میشد، کسان دختر او را به آن مرد شوهرنمیدادند زیرا برای خانواده دختر موجب سرافکنندگی بوده است. لذا پدر دستور حبس لیلی را میدهد.

«لیلی پروردهٔ جامعه‌ای است که دل‌بستگی و تعلق خاطر را مقدمهٔ انحرافی می‌پندارد که نتیجه اش سقوط حتمی است در درکات وحشت‌انگیز فحشا؛ و به دلالت همین اعتقاد همهٔ قدرت قبيله مصروف این است که آب و آتش را - به عبارتی رساتر آتش و پنبه را از یکدیگر جدا نگه دارند.» (سیمای دوزن، سعیدی سیرجانی: ص ۱۲)

لیلی بسیار دردمند و منفعل است. او توانایی دفاع از خود را ندارد و حتی به پدر اعتراض نیز نمی‌کند. گویا این بند را حق خود میداند. تنها سلاح او گریستن است و در واقع بدون هیچ عکس‌العمل و مقاومتی به راحتی این رفتار را می‌پذیرد. برخلاف شیرین که زنی است توانمند که با مقاومت خود خسرو را به زانو در آورده است و با قدرت جلوی خسروی که قصد دارد پرده عصمت او ببرد ایستاده است. لیلی حتی نسبت به رفتار بیرحمانه پدر نمیتواند اعتراضی داشته باشد. مشاهده میشود که جنبه زن‌آمازون در لیلی ضعیف است. در حالی که در شیرین قویتر بود. شیرین برای به دست آوردن عشقش مبارزه میکند حال آنکه لیلی گویی توان مبارزه ندارد.

لیلی آنقدر مظلوم است که وقتی نوفل بدست آوردن لیلی با آنها می‌جنگد، کسان لیلی تصمیم می‌گیرند او را به قتل برسانند تا این فتنه از جهان بر خاسته شود. امیر خسرو وضعیت لیلی را به خوبی در یک بیت توصیف میکند:

کان گوشه نشین روی بسته بودی همه وقت دل شکسته
(مجنون و لیلی، ص ۱۹۴)

دختر گوشه نشین و دلشکسته‌ای که هیچکاری نمیتواند برای دل‌شیدای خود و عاشق بیقرار و همصحبت سالهای مکتبش، مجنون، از پیش ببرد. درست نقطهٔ مقابل شیرین که بسیار مبارز و ماجراجوست و او را از هیچکس و هیچ چیز پروایی نیست. حتی ملاحظهٔ دل‌عاشق خود نیز ندارد. لیلی تنها با خود مانوس است و با هیچکس معاشرت ندارد؛ اما شیرین در امیر خسرو دوستان زیادی دارد که در رقابت با خسرو همه روزه با آنها به تفریح و شکار می‌رود و بدینسان خود را در برابر کششهای عشق خسرو بیمه کرده است؛ اما به گفتهٔ امیر خسرو لیلی:

آمیختنی نداشت با کس مونس غم آشنای خود بس
(مجنون و لیلی، ص ۱۹۵)

و مانند هر عاشق دلسوخته دیگر غیرت دارد. وقتی آوازه‌های دف تزویج مجنون با دختر نوفل را میشنود از حرارت آن سوخته میشود و علاوه بر غم جانگداز عشق «شد با غم عشق غیرتش یار» و وقتی میبیند نمیتواند این درد را تحمل کند، برای مجنون نامه مینویسد. جالب این است که لیلی علی رغم این که قادر به هیچ نوع مبارزه ای علیه سنت های دست و پا بسته جامعه خود نیست و حتی شاهد کو چکترین حرکتی از سوی لیلی در مقابل خواسته های بی منطق پدر نیستیم؛ اما در برخی موارد از خود شجاعتی تمام نشان میدهد و هنگامی که آتش عشق شعله ور میگردد، بی هیچ محابایی برای مجنون نامه مینویسد و سوز و گداز عاشقانه خود را بی پروا در آن نامه شرح میدهد و آن را به دست قاصدی میدهد تا به مجنون برساند. گویا لیلی برای افکار عمومی جامعه زمان خود هیچ ارزشی قابل نبوده است و از این نیز نمیهراسید که مبادا نامه به گونه ای به دست پدر بیفتد. گویی شعله های زن آمازون سرانجام در وجود لیلی نیز سر میکشد و وی را وادار به عکس العمل میکند چون به هر حال زانی که با جنبه‌های زناگیشان در تماسند لزوماً از جنبه آمازون بی بهره نیستند (یعنی الزاماً موجوداتی بی اراده که تحت نظارت دیگران باشند، نیستند).

لیلی در نامه اش به مجنون عاجزانه از او تقاضا میکند که او را فراموش نکنند و با کنایه ای نیشدار این وصلت را به او شاد باش میگوید:

اکنون که به وصل خفته ای شاد هم خوابه نو مبارکت باد
(مجنون و لیلی، ص ۱۵۲)

اما باز ادامه میدهد که دوستدار تو را دوست میدارم. اگر بخت با من برای وصل تو یار نبود حال که با دشمن من یار بوده است، از دوستی تو او را نیز دوست گرفتم. این دوست داشتن رقیب ذهن انسان را متوجه جنبه مادر در وجود لیلی میکند. مادر است که میتواند گناه فرزند را نادیده بگیرد. معمولاً زن است که با سمت عاطفی رابطه، بیشتر در تماس است، اکثر اوقات اوست که باید اسلحه اش را با نام عشق بر زمین بگذارد و اعلام آتش بس کند.

«عذاب روحی لیلی به سبب جدایی اول از قیس یک چند باشد، بعد شنیدن خانه دار شدن مجنون دوچند شد؛ زیرا غم و اندوه بیوفایی یار از همه عذاب که عاشق دارد، گرانتر است. که دیگر جای تسلای خاطر نیست. از اینجاست که لیلی با شنیدن خانه داری مجنون به عذاب روحی بی انتها افتاد...» (تاریخ ادبیات تاجیک، میرزا زاده: ص ۱۵۶)

به نظر میرسد حس زن آمازون که در ابتدای راه در وجود لیلی با ترس و وحشت از تعصبات و سنتها و گاهی دلشکستگی پدر و مادرش پنهان شده بود، با دوری مجنون و حس ناکامی و رها شدن از سوی معشوق نه تنها جان تازه ای به خود گرفته، بلکه بی پروا و بی باک نیز شده است تا حدی

که بی توجه به همین تعصبات و خشم قبیله و والدین خود نامه مینویسد و بدون هیچ واژه‌ای از افکار و دل‌نگرانیهای خود میگوید.

گاه نیز علی‌رغم آن سکون و یکنواختی که بر رفتار و کردار او حاکم است، بی‌محابا و شجاع میشود به گونه‌ای که بر پشت جمازه سوار میگردد و به دنبال مجنون به کوه و بیابان میرود. لیلی در عشق آنقدر صادق است که وقتی به خوابگاه مجنون به بیابان میرود، جانواران راه را بر او باز میکنند. زنی عاشق و وفادار دو جنبه قوی در وجود لیلی میباشد که با تصاویر معشوق و مادونا همخوانی دارد. اما پر واضح است که این شرایط اجتماعی و سنتها و آداب و رسوم دوره و عصر اوست که اجازه شکوفایی زن‌آمازون را در وجود وی نمیدهد.

– **سیمای دولرانی:** مثنوی دولرانی و خضرخان یک داستان رئالیستی است. خضرخان خود آن را به صورت مکتوب به امیر خسرو داده است تا آن را به نظم بکشد. دولرانی که در این داستان در نقش معشوق ظاهر شده است، دختر مهاراجه هند است. دولرانی که همبازی و همصحب خضرخان است، بنا به گفته امیر خسرو بسیار زیباست. با وجود این که دولرانی نزد شاعر یک چهره حقیقی است و شاعر او را به چشم دیده است، ولی توصیفی که از او میشود باز یک توصیف کلی است و تفاوتی با سایر قهرمانان مثنویهای امیر خسرو ندارد. در حقیقت مبالغه‌ای که در زیبایی او میشود و همچنین سیمای زن کلی که امیر خسرو از او به دست میدهد، چون سایر زنان زیباست. انتظار میرفت در این داستان شاعر توصیفی رئالیستی از این معشوق به دست میداد. به گونه‌ای که خواننده بتواند او را در ذهن خود مجسم کند. اما دولرانی نیز چون شیرین، لیلی، شکر و خدیجه همسر مجنون بنا به گفته شاعر بسیار زیباست. به گونه‌ای که همه این زنان مثل هم هستند. شاید همه‌آینها به این دلیل بوده است که هر عاشقی معشوق خود را در نهایت کمال و زیبایی میبیند تنها خواننده‌ای که عاشق است با خواندن این ابیات از توصیفات و تجلی زیباییهای ظاهری متعجب نخواهد شد. دولرانی و خضرخان در یک جا با هم بازی میکنند. اما این بازی در آخر به عشق بازی میانجامد. دولرانی همه جا با خضرخان است و حتی یک لحظه از او جدا نمیشود. و تنها برای خواب از او جدا میشود. چنانچه ملاحظه میشود، عشق این دو نیز به مانند لیلی و مجنون در کودکی شکل میگیرد. عشقی پاک که نهال آن قبل از بلوغ در سینه دو کودک معصوم کاشته میشود. همانگونه که لیلی و مجنون را به محض اطلاع از چنین علاقه‌ای از دیدار هم محروم میکنند، خانواده خضرخان نیز به شیوه خود از وصال این دو دل‌داده جلوگیری میکنند.

«بعد از گذشتن یک سال مادر خضرخان مهین بانوان با علالدین مصلحت نموده خانه دار کردن این دو دل‌داده را لازم میدانند. شاعر در باره سبب راضی نشدن پدر و مادر خضرخان چیزی نمیگوید ولی این شاید از آن سبب باشد که دولرانی هندو دختر است و خضرخان مسلمان میباشد و فرق دینی - مذهبی نمی‌گذارد که عاشق و معشوق در یک جا زندگی کنند.» (امیر خسرو دهلوی و داستان او «دولرانی و خضرخان»، بقایف: ۸۵)

امیر خسرو از همان آغاز در پاسخی که معشوق به غزل عاشق میدهد، دولرانی را دلباخته ای سینه سوز معرفی میکند. به گونه ای که کتمان این درد را غیر ممکن میدانند. دولرانی در عشق منفعل نیست که تنها به ندای عشق خضرخان پاسخ دهد. او نه تنها به مانند خضرخان عاشق است بلکه در این عشق یک سرو گردن از او بالاتر است و شکوه های او در دل شب گواه دل سوخته اوست. دولرانی عاشق جسور و بی پروایی است. در حقیقت این عشق است که به او این جسارت و بی پروایی را میدهد. وقتی علاءالدین و زرش دختر دایی خضرخان یعنی دختر الپ خان را برای او خواستگاری میکنند و از این زمان بین عاشق و معشوق جدایی میافتد، دولرانی سوز دل خویش را از این اتفاق بی محابا بیان میدارد. دختر دلسوخته عاشق حتی به سرنوشت خود و مادرش نیز در درگاه علاءالدین فکر نمیکند که در صورت ناراضی والدین خضرخان چه بلایی ممکن است بر سر آنها بیاید. (زن آمازون) جسور بودن دولرانی در عشق نسبت به خضرخان از عکس العمل خضرخان در برابر پیشنهاد والدینش برای ازدواج با دختر داییش کاملاً آشکار است. خضرخان در مقابل این ازدواج نه تنها مجنون گونه حجله عروس را ترک نمیگوید، بلکه مقاومت چندانی نیز از خود نشان نمیدهد؛ اما دولرانی آنقدر عاشق است که حتی با ازدواج خضرخان نیز لحظه ای از پای نمینشیند و این موضوع گواه این است که دولرانی به عشق به دیده غریزه همسر یابی نمینگرد و به زندگی زناشویی تعبیر نمیکند. خضر خان خود در غزلی به این قدرت دولرانی اعتراف میکند و ناتوانی خود را در برابر عشق دولرانی چنین بیان میدارد:

زبون شوخ چشمی بین که چونم که با چندین سپه کرده زبونم

(دولرانی و خضرخان، ص ۸۰)

دولرانی در سلوک عاشقانه خود بیشتر به شیرین شبیه است تا لیلی چرا که رفتار او نمایانگر زن آمازون است. او جسور و نترس است و عشق خود را در نهایت صداقت و پاکی اظهار میکند. البته فرهنگ و شرایط اجتماعی زندگی وی نیز با لیلی در تضاد است چرا که او هندو است و به دور از آداب و سنن مذهبی و متعصب قومی و قبیله ای زندگی میکند؛ اما برای دولرانی نیز موانعی وجود دارد که عاشق را در تنگنا قرار داده است. تبعیض جنسیتی و تفاوت فرهنگ و مذهب بخشی از آنهاست. با این حال او در عشق پیشتاز است.

دولرانی بنا به طبع زنانه خویش از این که دل شیری جوان چون خضرخان را مرغزار خویش کرده به خود میبالد و خرسند از این که روزیش شکار جانهاست:

دلی را مرغزار خویش سازم جوان شیری شکار خویش سازم

(همان، ۹۵)

او همواره به اندازه خضرخان از خود اشتیاق نشان می‌دهد. و برای دیدار یار از خود شجاعت و جسارتی تمام مینمایاند. به گونه‌ای که وقتی خضرخان در آن شب تاریک از او می‌خواهد تا با هم ملاقاتی داشته باشند، به میعاد گاه یار میرود؛ اما کاملاً پاکی و عفت خویش را حفظ کرده اند و به بویی از یکدیگر خرسندند. و هر دو در عشق و نگاههای عاشقانه با هم برابر هستند:

ستاده هردو چون دو سرو نوخیز به یکدیگر نظرها داشته تیــــ
(همان، ۱۲۲)

در عین حال مادونای درون دولرانی در همه مراحل حافظ پاکی و صداقت عشقش بوده است. درد عشق برای دولرانی بسیار سنگین است. به گونه‌ای که کوه نیز تاب تحمل آن را ندارد. با وجود این دولرانی در عشق همچنان پابرجاست. و ذره‌ای دچار شک و تردید نمیشود. این درد آن قدر عمیق است که گاه دولرانی می‌خواهد آن را به فراموشی بسپارد؛ ولی آیا مگر میشود عشق پیوسته به خون را از سینه برون کرد. دولرانی دختری با درایت است به خوبی میتواند بر هیجانات ناشی از این عشق بزرگ غلبه کند. هر چند عشق او را جسور و بی پروا کرده است؛ اما در بدترین شرایط نیز زمام احساسات خویش را مدبرانه در دست دارد و هیچگاه رفتاری خلاف عادت و هنجار از خود نشان نمیدهد. زنان در عشق پیروزی را از آن خود می‌سازند، زیرا به خاطر اشتیاقی که به تسلیم و تن در دادن دارند، به استمرار و پایداری ریسمان رابطه گره محکمی می‌زنند. فرایند تسلیم به قدری قدرتمند است که سحرانگیز مینماید. این همان چیزی است که زن را نزد مرد عزیز میکند و مرد را وادار میکند تا از او مراقبت کند.

وقتی خبر ازدواج خضرخان را میشوند، بسیار با طمأنینه و وقار به واسطه غزل اندوه دل خود را بیان میدارد و لیلی گونه از خضرخان می‌خواهد، حال که سرو بلندی را در آغوش دارد، کاه برگ خویش را فراموش نکند:

چو آن سرو بلند آری در آغوش مکن از کاه برگ خود فراموش
(همان، ۱۶۶)

دولرانی برای خضرخان نامه مینویسد. وقتی نامه دولرانی به دست خضرخان میرسد، نامه چنان خضرخان را متحول میکند که در حال، به پاسخ دادن آن اقدام مینماید. دولرانی با این نامه تاحدودی خاطرش از وفاداری خضرخان نسبت به خود آسوده میگردد. و خیالش از اندیشه خیانت خضرخان که گاهگاهی به ذهن او ره مییافت آسوده میشود. و در حقیقت این سخنان برای روح و جان دولرانی بسیار تسلی بخش است. خضرخان در جواب نامه دولرانی چنین مینویسد:

نشینم با وی و در دل خیالت بپوشم چشم و بینم در جمالت
(دولرانی و خضرخان، ص ۱۹۰)

دولرانی در خواب از دست خضر یک ساغر آب زندگانی مینوشد و همو مژده وصل خضرخان را بدو میدهد. این خواب برای دولرانی وپرستارانش خرسندی فراوان به همراه دارد. خضرخان نیز ندای هائف غیبی را میشنود، که او را به وصل معشوق بشارت میدهد، اما این روزگار خوش برای دولرانی چندان به طول میانجامد و با توطئه دشمنان خضرخان به زندان میافتد. دولرانی اما آنقدر در عشق ثابت قدم است که وقتی خضرخان به زندان میافتد در آنجا نیز همراه اوست و باعث میشود خضرخان رنج زندان را چندان احساس نکند و در واقع چیزی برای دولرانی عوض نشده است. عشقبازی دولرانی و خضرخان در زندان تفاوتی با دوران پیش از آن ندارد. دولرانی که از ابتدای عشق خود بی باک و جسور بوده و نقش زن آمازون و گاهی مادونا را از خود نشان داده است، اکنون بعد از زندانی شدن خضر خان بیشتر نقشی مادرانه و محافظت کننده را نشان میدهد. او همه تلاش خود را در حفظ عشق خود و دوری از یأس و ناامیدی انجام میدهد. دولرانی بسیار با تدبیر و تجربه ای که از یک دختر در آن سن و سال بعید مینماید، بعد از کورشدن خضرخان او را دلداری میدهد که اندیشه مند میباش ای نازپرورد من. از آنجا که شادی ما چنین بر باد رفته است «ندارد نامرادی نیز بنیاد» و ادامه میدهد که شیران نر چاره ای جز زنجیر ندارند و زندان رفتن کارمردان بزرگ است و بی پایگان و حامل منزلتان هرگز به زندان ره ندارند و باز به جنسیت خود اشاره میکند و خضرخان را به سبب مرد بودن از خود توانا تر میبیند. شاید این سخنان دولرانی به خضرخان بعد از کورشدن او به منظور تقویت حس اعتماد به نفس او باشد. بدان ای محبوب من که هر چند تو چشم نداری؛ اما باز هم مردی و بدین سبب از هر نظر از من توانا تری و نابینا شدن تو چیزی از ویژگیهای مردانه ات نکاسته است. چنانکه میگوید:

و گر چشم تو مانند از دیدنم وای تو مردی دل توانی داشت برجای
منم زن ندهد ار روی تو جانم بدین دل من چگونه زنده مانم
(همان، ۲۶۳)

اما مرگ خضرخان برای دولرانی پایان زندگی است. سرانجام نیز تصمیم میگیرد که چون شیرین در زیارتگاه پرویز خود را هلاک کند. «دولرانی زنده ماندن خود را قطعاً رد می کند و مرگ را اولیتر می شمارد. موافق مندرجه داستان دولرانی باید خودش را هلاک کند. لیکن در داستان در این باره سخن نمیراند.» (امیر خسرو دهلوی و داستان او «دولرانی و خضرخان» بقایف: ص ۸۳)

زنی که خود را از درون و بیرون تسلیم قدرت عشق کند قادر میشود تا هم از لحاظ جنسی و هم عاطفی، ژرفترین تواناییهای زنانه اش را تحقق بخشد. تنها یک زن متعادل و آگاه نسبت به هویت شخصی خود آمادگی آغاز فرایند تسلیم را دارد. کسی که از عزت نفس کافی برخوردار است تا از عهده چنین احساسات و عواطف ژرفی که به خارج فوران میکند برآید. وقتی زنی قدری از عزت نفسش را به خاطر مردی نادیده میگیرد، در واقع از مقاومت در برابر او صرف نظر میکند و به وی اجازه میدهد

در جسم و روحش رخنه کند. او به راستی از جهاتی «تسخیر» شده است، با این وجود از آنجا که اجازه نداده چیزی مانع پیوند او با مردش شود «فاتح» است. او در نهایت معشوقه ای است که زندگی خود را فدای اثبات عشقش میکند و وفاداری خود را تا حد نهایت نشان میدهد.

۵-۲-۲- زنانی که نقش مادر دارند

زنانی که در نقش مادر ظاهر میشوند، به مانند چهره کلی که از زن در ادبیات سنتی ارائه میشود، مکار، فریکار و نیرنگ باز نیستند. بلکه مهربان، فداکار و همواره نگران فرزند هستند. هر چند به مانند همه زنان جوامع فتودالی شرق چون بره ای رام در داستان شوهر اسیر هستند. از خود اقتداری ندارند و برای رسیدن به خواسته هایشان سلاحی جز گریه نمیابند. چون مادر لیلی، مادر مجنون، مادر دولرانی و...

الف) سیمای مادر لیلی: مادر لیلی زنی است، نماینده تمام عیار مادران جامعه خود. مهربان، دلسوز و همواره نگران. بعد از این که راز عشق لیلی و مجنون فاش میگردد، مادر لیلی زودتر از پدر از جریان این عشق باخبر میشود؛ اما این زن ناتوانتر از آن است که بتواند از یک فاجعه جلوگیری کند. مادر از شنیدن این خبر دل افکار میشود و ترس از آبرو ریزی و سرزنش جامعه عرب آن زمان باعث میشود چون هر مادر دیگر ابتدا با مهربانی این موضوع را با دختر در میان نهد و شروع به نصیحت کند. نصایح و نگرانیهای این مادر چون دیگر مادران است. بیم بدنام شدن دختر نیز همواره دغدغه همه مادران دیروز و امروز است. خام انگاشتن دختران و این که هر لحظه ممکن است به خاطر هوای دل موجبات سرشکستگی قوم و قبیله خویش را فراهم آورند، نیز نقطه تفاهم تمامی مادران سنتی است. پس مادر لیلی تأکید میکند که تو خام و ساده مزاج هستی و روزگار را نشناخته ای. اهل زمانه تاکنون به کسی وفا نکرده اند. مادر لیلی عشق را کاملاً نفی میکند و این از یک زن عرب جاهلی دور نمینماید. عشق مایه شرمندگی است. هر چند آن عشق، عشقی پاک باشد. مادر لیلی هیچ ویژگی بارزی ندارد. همه رفتارش دربرخورد با این جریان چون مادران سنتی دیگر است. او حتی هیچ اصراری به این پیوند و کمک به جگر گوشه خود ندارد و هنگامی که با مقاومت لیلی در برابر گفته هایش مایوس میگردد، بزرگترین فاجعه را با گفتن این راز به شوی آغاز میکند. شاید اگر مادر لیلی قدری دور اندیشی میکرد و از گفتن راز عشق لیلی و مجنون به پدر لیلی خوداری میکرد و با تدبیر خود موضوع را حل مینمود، با خواستگاری مجنون از لیلی و ازدواج آن دو با یکدیگر از بروز این تراژدی پیشگیری میشد. زیرا بنا به رسم دیرینه عرب اگر راز عشق بین زن و مردی فاش میشد، خانواده دختر او را بدان مرد شوهر نمیدادند. مادر لیلی نیز چون دیگر زنان سنتی این سرزمین کلید حل مشکلش را فقط در دستان مردش میبیند. آن هم مردی مستبد، خودخواه و مغرور که موجبات ناکامی جوانان معصومی را فراهم آورد که تنها جرمشان عشق ورزی صادقانه بود. و مبرهن است که مادر لیلی نیز به اندازه شوی خود در این فاجعه سهیم است. مادری که از سر جهالت و بی تدبیری

جگر گوشه خود را به کام مرگ میفرستد. زن ناتوانی که تمام دنیایش در مردی این چنین خلاصه شده است.

مادر لیلی یک زن سنتی با آموخته های متعصب است که همه ترسها و ناکامیهای یک زن در آن دوره از عصر زندگی عربی را در وجودش دارد. او از جسارت و بی پروایی زن آمازون بی بهره است و از آن بیمناک است.

(ب) **سیمای کنولادی مادر دولرانی:** در حرمسرای کرن پدر دولرانی زنی است که از همه زنان زیبای حرم زیباتر است. و آن کسی نیست جز «کنولادی» مادر دولرانی:

سر آن جمله خوبان گل اندام پری رویی کنولادی بدش نام
(دولرانی و خضرخان، ص ۸۶)

کنولادی در حمله علاالدین پدر خضرخان به امیر گجرات پدر دولرانی به عنوان اسیر به دربار او راه میابد. از زمان حضور دولرانی در دستگاه پدر خضرخان حتی یک بار گله و شکایتی از او در باره وضعیت موجود نمی بینیم. کنولادی زنی است که تنها به خود میاندیشد. زن شجاعی نیست که حتی به زبان از شوهرش «کرن» دفاع نماید و مظلومیت او را - که چگونه به وسیله سپاهیان علاالدین حکومتش مورد تاخت و تاز قرار گرفت و به یغما برده شد - به تصویر بکشد. او از این که خود سرانجامی پیدا کرده است، خاطرش جمع شده و تسکین یافته است. و از این که مورد توجه شاه واقع شده بسیار خرسند و از این بابت سپاسگزار است. و عزم را جهت خدمت هر چه بیشتر به شاه جزم کرده است. و این راهی میدانند برای نزدیکی هر چه بیشتر به شاه و محکم کردن جای پای خود در دل وی:

چنان افشرد بهر بندگی پای که کرد اندر دل شاه جهان جای
(دولرانی و خضرخان، ص ۸۶)

کنولادی وقتی به دربار علاالدین راه میابد و جای پای خویش را استوار میبندد، بنا به عاطفه مادری خود بعد از مدتی به فکر دختران خویش میافتد، و با گریه و زاری از پادشاه میخواهد که دولرانی را به درگاه آورد. اما همه هم و غم این زن چیزی جز خشنودی شاه نیست، یعنی کسی که موجب ویرانی آشیانه اولش، تحقیر همسرویی سرپرستی فرزندانش شده است. و هم اکنون با پیوند فرزندى به مادر جهنم بر او حرام میگردد:

از این پیوند فرزندی به مادر نیاید پای شه فرادا برآذر
(همان)

چنانچه ملاحظه میشود کنولادی طوفان بنیان کن حمله علاالدین به همسرش را باد اقبال خوانده است. بنابراین این کنولادی اصلاً با زنان شجاع شاهنامه چون رودابه، فرانک، تهمینه و... قابل مقایسه نیست.

۵-۲-۴- مادر بودن از دیدگاه گرت

زن حامی و سرپرست است. زنی است که با وابستگی به دیگران کامیاب میشود، او نه تنها فرزندان را بزرگ میکند، بلکه سایرین و خویشاوندان، دوستان مؤنث و همسر را هم میپرورد. جزئی از نقش زنانه زن این است که مرد را میپرورد، او را حمایت و تشویق میکند تا رشد یابد و خود را به واقعیت در آورد، به تواناییهای عظیم خود پی ببرد. زمانی که جنبه مادری به حد افراط برسد، مرد را خفیف و خوار کرده و مادام‌العمر او را پسر بچه وحشتزده و فاقد اعتماد به نفس نگه میدارد. نگران بودن، بخشیدن افراطی و مادری کردن بیش از حد، مرد را کلافه میکند. امیر خسرو در نشان دادن سیمای مادر، مادران لیلی، دولرانی و ... را توصیف میکند و دو شخصیت زن سنتی در مقابل زن امروزی را مطرح میکند. مادر لیلی زنی است، نماینده تمام عیار مادران جامعه خود. مهربان، دلسوز و همواره نگران. اما مادر دولرانی، کنولادی، زنی است که تنها به خود میاندیشد و زن شجاعی نیست. وی اوقاتش را بیش از هر چیز دیگری صرف خشنودی همسرش و رضایت او میکند. هرچند به نظر میرسد بین دیدگاه گرت و امیر خسرو نسبت به شخصیت "مادر بودن" تفاوتی وجود دارد؛ اما بخشش افراطی در عملکرد مادر دولرانی نسبت به مردی که همسر و فرزندان را از وی گرفته و او را از آن خود کرده است و یا نگرانی‌های بیش از حد مادر لیلی از پیامدهای عشق وی نزدیکی این دو دیدگاه نسبت به شخصیت مادر را نشان میدهد.

۵-۲-۵- زنانی که نقش معشوق یا مادر ندارند

کسانی چون ماه سامان ندیمه شیرین که با مکر فراوان خود بدون این که کسی متوجه شود، شکر را به قتل میرساند. به گونه ای که شکر در آخرین لحظات نیز او را مادر مهربان خطاب میکنند. یا زنان مجموعه هشت بهشت که بیشتر آنان زنان پادشاهان هستند و دارای چهره ای سرشار از نیرنگ که گویی تمامی بدیهای عالم از این موجودات خاکی بیرحم سرچشمه میگیرد.

- سیمای ماه سامان ندیمه شیرین: ماه سامان سیمای تاریخی ندارد و نظامی نیز به ماه سامان اشاره ای نکرده است. در امیر خسرو نیز ماه سامان هنگامی ظاهر میشود که قرار است در مقابل مرگ فرهاد شکر را به قتل برساند. شیرین ندیمه کهنسالی به نام ماه سامان دارد. پیرزن فرتوتی که «چو گردون در جهانسوزی شده زال» این پیرزن چون همه پیرزنهای دیگر در قصه های عامیانه است. فریب کار، نیرنگ باز، باظهاری ساده اما درونی پر از رنگ و ریا. در اینجا نیز چون سایر قصه ها گره کار فقط به دست یک زن باز میشود. همه نوع معجون نزد او یافت میشود و در واقع در دارو شناسی نیز استادی تمام عیار است و «سرشته شیر مرغ و خون عنقا» پیرزن آنقدر نیرنگ باز است که - چون موری که به خوزستان گذر میکند- به ایوان شکر راه مییابد و با سخنان چرب و چالپوسی آنقدر در دل شکر نفوذ میکند که :

به شیرینی چنان در مغز در شد که دلال ترازوی شکر شد
(شیرین و خسرو، ۲۰۴)

پیرزن در طول یکسالی که در ایوان شکر بوده، جای پای خویش را کاملاً محکم کرده است و حال وقت آن است که وارد عمل شود و این عاشق دلسوخته خسرو را که چون خاری یرسر راه شیرین قرار گرفته است، از میان بردارد. او بعد از این که ماموریت خویش را به خوبی انجام میدهد، دست افشان و پایکوبان به سوی شیرین می‌رود و خیر قربانی شدن زنی را، به وسیله زنانی دیگر به او می‌دهد.

چهره ماه سامان تصویر شده در امیر خسرو، در حقیقت چهره «زن» است که شاعر پارسی‌گوی آن را ترسیم کرده است. درست به مانند چهره ای که از زن در افسانه‌ها و قصه‌های فارسی نشان داده شده است. چهره ای سرشار از نیرنگ که به هیچ روی نمیتوان بدو اعتماد کرد. اینجا تفاوت چهره معشوق با زن کاملاً محرز است. زیرا زن به طور سنتی در ادبیات فارسی چهره ای بسیار منفی دارد. موجودی که جز نیرنگ و فریب عمل دیگری از او سر نمی‌زند. به ویژه در نقش‌هایی چون «زن پدر» به چهره ای بسیار وحشتناک تبدیل می‌گردد. اما چهره ای که ما از لیلی و شیرین مبینیم چهره معشوق است نه زن. آشکار است که لیلی و شیرین نیز زنی هستند به مانند زنان دیگر حال چگونه است که این موجود خاکی پست در غزل عاشقانه مقامش ارتقا مییابد و عاشق جز تسلیم در برابر خواست او چاره ای ندارد؛ از معشوق ناز است و از عاشق نیاز. و حتی معشوق کاملاً دست نیافتنی میشود؟ پاسخ به این سوال را باید به مجالی دیگر نهاد. در مجموعه هشت بهشت زنان پادشاه با وجود موقعیت خوب مادی که دارند همواره به شوهرانشان خیانت میکنند. حتی همسر پادشاهی با دیدن آشپزی چنان مست و از خود بیخود میشود که جوش دل مهر عصمتش را میشکند و از آشپز صاحب فرزندی میشود که نهایتاً به پادشاهی میرسد و چون از راز مادر خویش آگاهی مییابد از داشتن چنین مادری شرمسار و سرافکننده می‌گردد. بنابراین به این موجود پست تحقیر شده و در عین حال مکار بیرحم خیانت کار باید همواره به دیده تردید نگریست و مرد باید پیوسته مراقب باشد، مبادا از سوی او به وی گزندی برسد.

۵-۲-۶- زنانی که نقش معشوق یا مادر ندارند از دیدگاه گرنٹ (زن آمازون)

شاید زن آمازون را در نظریه گرنٹ بتوان مشابه این جنبه از وجود زنان در دیدگاه امیر خسرو دانست. اما تفاوت‌های بسیار عمیقی نیز هست. زن آمازون ویژگی‌های مردانه درون یک زن است. زن آمازون دارای تمرکز حواس بالا و فزون خواه است، ابراز وجود میکند، هدفدار و متکی به نفس و خود کفا است، ارتباط او با مردان زندگیش در قالب همکار، رفیق و رقیب است. قدرت و در ضدیت با عشق از ویژگی‌های زن آمازون است. مادری را به تعویق می‌اندازد، با زن مادونا (مورد بعد) که از مد افتاده، در تماس نیست و از معشوقه فقط به قصد کامجویی جنسی استفاده میکند. زن مردانه، مردها را میترساند. استقلال و برخورد ستیزه‌جویانه زنان، در مردان احساس عجز و ناتوانی به وجود می‌آورد. زنی که فقط مردانگی خود را زندگی کند، کم کم از هویت اصلی خود فاصله می‌گیرد.

از دیدگاه امیر خسرو این زن فریب کار، نیرنگ باز، باظاهری ساده اما درونی پر از رنگ و ریا ست. بیرحمی و سنگدلی و عدم دلسوزی زنانه از ویژگیهای این زن است. مانند ماه سامان در داستان خسرو شیرین. چهره ماه سامان تصویر شده در امیر خسرو، در حقیقت چهره «زن» است که شاعر پارسی‌گوی آن را ترسیم کرده است. به مانند چهره ای که از زن در افسانه‌ها و قصه‌های فارسی نشان داده شده است. چهره ای سرشار از نیرنگ که به هیچ روی نمی‌توان بدو اعتماد کرد. اگرچه وجود تنها خصلتهای زن‌آمازون و افراط در هر یک از آنها زنی را میسازد که در دیدگاه امیر خسرو نه معشوقه و نه مادر است؛ اما از نگاه گرنت هر زن که این دو نقش را ندارد لزوماً منفی نیست و داشتن اندکی از این خصایص در وجود هر زنی را حتی لازمه تکمیل وجود زن میدانند.

۵-۲-۷- جنبه مادونا از دیدگاه گرنت

از دیدگاه گرنت بعد دیگری از وجود زن نیز وجود دارد که از آن به عنوان مادونا یاد کرده است. متانت، دید عمیق، خلاقیت، معنویت، قدرت تحلیل از ویژگیهای آن است. سرشتی الهامبخش است و معیارها و ارزش‌ها و ایده‌ها را منتقل میکند. بازتابنده و تجسم محسنات کامل زنانه از لحاظ بردباری، وقار و وفای به عهد است. این نوع زن در پی کسب عظمت برای خود نیست، او ترجیحاً مرد را در زندگی به سوی عظمت میکشاند و بی هیچ قید و شرطی از تلاش وی در جستجوی کسب خرسندی و موفقیت حمایت میکند. مهمترین بخش غالب مادونای زن، وفای به عهد اوست. او مرد را در ثروت یا تنگدستی، در خوشی یا ناخوشی میپذیرد. افراط در مادونا، از معشوقه میکاهد و رابطه زناشویی را دچار مشکل میکند. به نظر میرسد این دیدگاه گرنت گاهی با جنبه معشوقه بودن و گاهی با جنبه مادر بودن در دیدگاه امیر خسرو همپوشانی دارد؛ اما بیشترین وجه اشتراک آن با جنبه مادر بودن در ادبیات کنونی است. روحی مقدس که پرورش انسان کامل را بر عهده دارد و از خود گذشته و با گذشت است.

۶- نتیجه گیری

در مثنویهای امیر خسرو دهلوی زانی که در نقش معشوق ظاهر شده اند، دارای چهره مثبتی هستند و اینان زانی هستند در خور ستایش که حتی اگر در شخصیت آنان نقطه منفی نیز مشاهده گردد از طرف شاعر و جامعه هیچ نوع سرزنشی بر آنان روا نیست. زانی که در نقش مادر ظاهر میشوند، به مانند چهره ای که از زن در ادبیات سنتی ارائه میشود، مکار، فریبکار و نیرنگ باز نیستند. برعکس مهربان، فداکار و همواره نگران فرزند هستند. هرچند به مانند همه زنان جوامع فئودالی شرق چون بره ای رام در داستان شوهر اسیر هستند. از خود اقتداری ندارند و برای رسیدن به خواسته‌هایشان سلاحی جز گریه نمی‌یابند. زانی که در نقش‌هایی غیر از مادر و معشوق یعنی زن به معنای جنس مخالف در برابر مرد ظاهر می‌شوند: این زنان دارای چهره ای سرشار از نیرنگ هستند که به هیچ روی نمیتوان بدانها اعتماد کرد و تمامی بدیههای عالم از آنان نشأت می‌گیرد و همواره مرد را از خطر او برحذر داشته‌اند. چون ماه سامان ندیمه شیرین که با مکر فراوان خود بدون این که کسی

متوجه شود شکر را به قتل میرساند به گونه ای که شکر در آخرین لحظات نیز او را مادر مهربان خطاب میکند. و یا زنان مجموعه هشت بهشت که بیشتر آنان زنان پادشاه هستند و رفتار ناشایست آنان در خور توجه است.

از دیدگاه روانشناسانه گرت نیز زن دارای ابعاد وجودی است که جایگاه و موقعیت شخصیتی وی سبب ظهور جنبه های وجودیش میگردد. زن معشوقه و جنبه مادر بودن از دیدگاه گرت و امیر خسرو تقریباً مشابه هستند و زن آمازون نیز در موقعیتهایی که خصایص منفی را در زن افراط دهد مشابه زنی است که از دید امیر خسرو مانند ماه سامان نه معشوقه و نه مادر است؛ اما زن مادونا در نظریه گرت گاهی با جنبه معشوقه بودن و گاهی با جنبه مادر بودن در دیدگاه امیر خسرو همپوشانی دارد؛ اما بیشترین وجه اشتراک آن با جنبه مادر بودن در ادبیات کنونی است. روحی مقدس که پرورش انسان کامل را بر عهده دارد و از خود گذشته و با گذشت است. اگرچه افرادی مانند گرت سعی کردند تمامی جنبه های ذات وجودی زن را لحاظ کرده و بررسی کنند؛ اما به نظر میرسد که علم روانشناسی هنوز نتوانسته است به جایگاه والایی که دید لطیف ادبیات نسبت به زن درک کرده است دست یابد. با وجود اینکه اغلب شعرای بزرگ مرد هستند و با نگاهی مردانه به زن نگریسته اند، اما لطایف وجودی و ارزش حضور زن در جامعه و خانواده و نقش تکمیلی و سازنده وی در آثار ادبی بسیار آشکار است. اما علم روانشناسی به اعتقاد هورنای بدلیل مرد بودن روانشناسان اغلب این علم به شناخت مرد و شخصیت وی اهمیت داده است و کمتر شخصیت زن را دیده یا به عنوان موجودی مستقل و متفاوت پذیرفته است.

منابع و مأخذ

- ۱- امیر خسرو دهلوی و داستان او «دولرانی و خضر خان»، بقایف، محمدوفا، استالین آباد: دانش، ۱۹۵۸
- ۲- پیرگنجه در جستجوی ناکجا آباد، زرین کوب، عبد الحسین، تهران: سخن، چاپ دوم، ۱۳۷۴
- ۳- تاریخ ادبیات تاجیک، میرزا زاده، خالق، دوشنبه: معارف، ۱۹۸۹
- ۴- تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم، صفا، ذبیح اله، تهران: فردوس، چاپ هشتم، ۱۳۷۱
- ۵- دولرانی و خضر خان، دهلوی، امیر خسرو، دوشنبه: دانش، ۱۹۷۵
- ۶- روانشناسی زنان، هورنای، کارن، ترجمه دکتر محمدحسین سروری، انتشارات دانه ۱۳۸۲
- ۷- زن بودن: «به زنانگی خود تحقق بخشید و عشق را بیابید»، گرت تونی، ترجمه: فروزان گنجی زاده، انتشارات ورجاوند، ۱۳۸۵
- ۸- سیمای دوزن، تهران، سعیدی سیرجانی، علی اکبر، تهران: پیکان، چاپ دهم، ۱۳۸۵
- ۹- شیرین و خسرو، دهلوی، امیر خسرو، مسکو: ادبیات خاور، ۱۹۶۱
- ۱۰- مثنوی، به کوشش مهدی آذر یزدی، مولوی، جلال الدین، تهران: پژوهش، چاپ سوم، ۱۳۷۵
- ۱۱- مجنون و لیلی، دهلوی، امیر خسرو، مسکو: دانش، ۱۹۷۴